

نگاهی کوتاه به زبان ژادین (جنسی)

دکتر سباستیان هاینه

ب. بی‌نیاز (داریوش)

اشاره‌ای کلی

فرآیند سکولاریسم در غرب طی سه دوره‌ی بزرگ تاریخی رخ داد: رنسانس [میانه‌ی سده‌ی ۱۵]، روشنگری و سرانجام تابوزداییِ زندگیِ ژادین (جنسی). اگر نقطه‌ی آغاز روشنگری در غرب را سال نگارش «سنجش خرد ناب» کانت در نظر بگیریم (۱۷۸۱ م.) - که البته این تاریخ‌گذاری فقط برای راحتی بیان موضوع است - تا رسیدن به تابوزداییِ زبانِ ژادین یعنی سال‌های ۶۰ سده‌ی بیستم، نزدیک دو سده به درازا کشید. گفتنی است که در سال‌های ۲۰ سده‌ی بیستم در کلان‌شهرهایی (متروپل) مانند برلین، پاریس و لندن جرقه‌هایی از تابوزداییِ زندگیِ ژادین رخ داد ولی به دلیل بحران‌های اقتصادی و سیاسی و سرانجام جنگ جهانی دوم نافرجام ماند.

انقلاب اسلامی در ایران و در پی آن برون‌ریزی انباشت دینی در جهان اسلام، توانست با فشردگی بی‌مانندی آنتی‌تزی را بیافریند که سه عنصر نام‌برده‌ی بالا را در خود حمل کند، یعنی رنسانس، روشنگری و تابوزداییِ زندگیِ ژادین. رسانه‌ی اینترنت در این دوره برای جهان اسلام - البته با ضرایب شتابی متناسب با روزگار کنونی - همان رسالتی را دارد که رسانه‌ی کتاب برای غرب در روزگار رنسانس. و البته در کنار رسانه‌ی کتاب و اینترنت می‌باید به شکل‌گیری یک لایه‌ی اجتماعی دانش‌آموخته اشاره کرده که نبود آن در دوره‌ی مشروطیت باعث گردید که جرقه‌های روشنفکری آن دوره به یک شعله‌ی فراگیر اجتماعی تبدیل نگردد.

تابوسازیِ زندگیِ ژادین انسان‌ها

فرآیند تابوسازیِ زندگیِ ژادین انسان‌ها بُرش‌های تاریخی گوناگون و ناگواری را پشت سر نهاده است. اگرچه ادیان در این فرآیند نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و دارند، ولی خود ادیان به مثابه‌ی «ذهنیت تاریخی» مردم، سراسر متأثر از حوادث واقعی اجتماعی و تاریخی بوده‌اند. ادیان از آسمان به زمین فرود نیامدند، آن‌ها نیز می‌باید به عنوان محصولات ذهنی و فکری ما انسان‌ها همواره خود را با شرایط نوین اجتماعی یا تاریخی سازگار کنند. برای نمونه، زبان ژادین هم در جهان مسیحی و هم جهان اسلام تا بُرش‌های معینی از تاریخ، خلاف درک عمومی، همیشه این چنین بسته و تابوزده نبوده است. کلیساهای کاتولیک تا سده‌ی ۱۳ میلادی موظف بودند که به هنگام اعترافات مردم، تمامی اعترافات را گمنام [بدون نام] به ثبت برسانند. به همین دلیل یکی از بزرگ‌ترین واژه‌نامه‌های زندگیِ ژادین مردم به زبان لاتینی است که از اعترافات مردم به ثبت رسیده است. نزدیک ۸۰ در صد این اعترافات مربوط به زندگیِ ژادین مردم است. بیماری همه‌گیر طاعون (مرگ سیاه) در آغاز سده‌ی ۱۴ به یک افراط‌گرایی دینی در کلیساهای کاتولیک منجر گردید. کلیسا این فاجعه را به عنوان «تنبیه الهی برای گناهان مردم» تعبیر کرد و خود را موظف دانست که علیه این «گناهان» دست به کار بشود. به سخنی دیگر، اگر بخواهیم از تابوسازیِ زندگیِ ژادین در جهان مسیحی سخن بگوئیم می‌باید آن را به آغاز مرگ سیاه که یک سوم جمعیت اروپا را از بین برد ارجاع داد و از سوی

دیگر به گسترش شهرنشینی یعنی جدایی از محیط روستایی که رابطه‌ی انسان و حیوان بسیار تنگاتنگ بود. در ایران اسلامی تابوسازی زبانِ زادین بسیار پیچیده‌تر از باختر زمین است ولی می‌توان به سه عنصر اصلی اشاره کرد: ۱- فرهنگ اسلامی مردسالارانه، ۲- گسترش فرهنگ بچه‌بازی و شاهدبازی مردسالارانه از دوره‌ی غزنویان و ۳- گسترش شهرنشینی (جدایی از محیط مشترک انسان-حیوان) از دوران پس از مشروطیت.

یادآوری: این نوشتار، گردآوری بسیار کوچکی است از واژه‌های مربوط به اندام‌ها و زندگی زادین. در حقیقت این نوشته بر اساس یادداشت‌های اولیه‌ای است برای چنین واژه‌نامه‌ای که قرار است به همراه ریشه‌شناسی و منبع‌شناسی واژه‌ها تدوین شود. بدون شک این نوشتار خالی از کمبودها و نادرستی‌ها نیست. خواننده خواهد دید که در این جا به زبان‌های غیر ایرانی نیز اشاره شده است. به دو دلیل، یکی این که ایران تنها فارس‌زبان نیست، دوم این که بسیاری از این زبان‌های ایرانی (به جز ترکی و عربی) از یک خانواده هستند. واژه‌های ترکی از این دست را در نوشتاری دیگر، ارایه خواهیم داد. شاید بد نباشد اگر خوانندگان گرامی - به ویژه خوانندگانی که به زبان‌های ایرانی غیر فارسی یا گویش‌های فارسی تعلق دارند- از طریق کامنت‌های خود در تکمیل یا سہی نمودن این واژه‌نامه همکاری کنند. در ضمن، همانگونه که خواننده خواهد دید ما در این جا از زبانِ زادین «فرهنگ لغات زبان مخفی» [«زبان جوانان»] که اساسن «تمادین» و «کنایه»‌ای و در عین حال از تاریخ مصرف بسیار کوتاه برخوردار است، صرف نظر کرده‌ایم.

اشاره: ۱- [واژه‌ی «ژاد» احتمالن از «زادن/زاد» گرفته شده است. واژه‌ی «نژاد» نیز وابسته به آن است.] ۲- مفهوم «آریایی» اساسن به زبان‌های هم‌خانواده برمی‌گردد و ربطی به نژاد (حوزه بیولوژی) ندارد. این واژه‌ی زبان‌شناسی بعدها مورد سوء استفاده‌ی سیاسی نژادپرستان در غرب قرار گرفت (هنوز هم می‌گیرد). زبان‌شناسان برای این خانواده‌ی زبانی یا «آریایی» یا «ایرانی» می‌گویند.

اندامِ زادین (جنسی) زن (Vagina)

بون: این واژه در زبان پراچی، وابسته به زبان‌های آریایی شرقی، بین کابل و دره‌ی پنج شیر به معنی گس است. احتمالن از واژه پهلوی بُن به معنی «ته» گرفته شده است.

پپُل: گویش لارستانی. این واژه برای اندامِ زادین زن، پس از آغاز عادت ماهانه استفاده می‌شود. به اندامِ زادین دختر پیش از آغاز عادت ماهانه «میمک» گفته می‌شود.

پُسه: در زبان یغنی به معنی اندامِ زادین زنی که ازدواج کرده است ولی نام پیش از ازدواج «قُرمُسه» گفته می‌شود.

چاک: فارسی، همین واژه برای کون هم استفاده می‌شود

چوز: در اصل نامی است برای پرنده‌ای که هنوز پُر در نیاورده باشد. این واژه در بلوچی برای اندامِ زادین زن به کار برده می‌شود.

درز: فارسی

دَم: زبان شُغنانی (آریایی شرقی)

شرم زن / شرمگاه: این واژه از نظر معناشناسی (Semantics) در اکثر زبان‌ها به کار برده می‌شود.

شیار: فارسی، همین واژه برای کون هم استفاده می‌شود.

شینو: در زبان یدغا (یدغه) از زبان‌های آریایی شرقی، در مرز بدخشان با پاکستان، برای اندام ژادین زن.

فرج: (عربی) آن چه باز است

قُرْمَسَه: در زبان یغنی وابسته به آریایی شرقی [در تاجکستان امروزی در ۲۰۰ کیلومتری دوشنبه] که از بقایای زبان سغدی است. این واژه برای اندام ژادین زن تا پیش از ازدواج به کار برده می‌شود. پس از ازدواج دختر، نامی دیگر دارد.

قُر: کردی، این بیشتر برای حیوانات به کار برده می‌شود.

کُز: کردی

کُس: (فارسی / کردی / بلوچی / گیلکی) احتمالاً این واژه دیگرگون شده‌ی واژه‌ی اوستایی «کِش» [kesh] یعنی شیار است. «شیار (یا کِش) در آیین‌های نیایش مزداپرستان، نقشی چشم‌گیر از دیگر آیینها دارد. به وسیله‌ی شیاری که با نیایشهای ویژه و بنا بر روشهای جنگ روانی کشیده می‌شود، آدمی یا دیو را به تنگنا می‌اندازند و یا آن که در جنگ با دیو، برای خود سنگری آماده می‌کنند. در چنین هنگامی، دروج در درون «کِش» به بند در می‌آید و بدین سان او را به بیرون از جهان می‌تاراند و با نیروی آب و نیایشهای ایزدی، گام به گام به پس می‌رانند تا سرانجام پناهگاهی جز دوزخ نیابد و جهان از گزند وی بیاساید» [اوستا، جلیل دوستخواه، ص ۷۷۳]. این احتمال قوی‌تر می‌شود وقتی می‌بینیم که هنوز در زبان «وخی» (از زبان‌های ایرانی شرقی) از منطقه‌ی «وخوا» در شمال شرق افغانستان هنوز به اندام ژادین زن، «کِش» می‌گویند. شاید به همین دلیل باشد که واژه‌ی «کُس» بعدها معنی «مولده یا آفریننده» را به خود گرفته است. در فرهنگ دهخدا آمده: «کُس یعنی شرم زن و هو لیس من کلامهم انما هو مولد».

کُش: زبان سنگلچی (از زبان‌های ایرانی شرقی، بدخشان)

کِش: اوستایی و زبان وخی، از زبان‌های ایرانی شرقی، در منطقه‌ی وخوا، افغانستان

کلوچه: (عامیانه)

کیسی: کردی، گویش زازا (در ترکیه)

مادگی: از واژه‌ی پهلوی «مادگ»؛ از ژادِ ماده یا زنانه ریشه می‌گیرد.

میمک: گویش لارستانی. این واژه برای اندام ژادین دختر - که هنوز عادت ماهانه نشده - به کار برده می‌شود.

مَهپِل: (عربی) راه زهدان، واژن، کُس

ناز: عامیانه

نُس: در اصل به معنی «گرداگرد لب و دهان» یا «پوز» است. و معنی مجازی آن اندام ژادین زن می‌باشد.

نیام [اغلاف/عربی]: این واژه احتمالاً از روزگاران کهن در زبان‌های هند و اروپایی برای اندام ژادین زن به کار گرفته می‌شد. در زبان آلمانی Scheide (اغلاف/ نیام) یکی از واژه‌هایی است که برای اندام ژادین زن استفاده می‌شود.

واز: در زبان یزغلامی یا یزگلامی از زبان‌های ایرانی شاخه‌ی پامیر، در کوهستان بدخشان. این، همان واژه‌ی «باز» است.

واژن: این واژه لاتینی است و در اصل به معنی خلیج (شاخاب: شاخ + آب) است. به دلیل شکل شاخاب (تورفتگی آب در خشکی) از لحاظ معنی‌شناسی و نمادین به اندام ژادین زن نیز گفته می‌شود. به سخنی دیگر واژن اساسن به آن بخش از اندام ژادین زن گفته می‌شود که نیم‌گونه است و خروسه (کلیتوریس) را در برنمی‌گیرد.

وژپو یا وژه‌پو [Vezhepou]: گویش هرمزگانی بشکات / بشاکرد. این گویش به گویش لارستانی نزدیک است.

وک: در گویش کَهکی، از گویش‌های ایرانی غربی- شمالی نزدیک به کردی. اصل آن پهلوی است و در اصل به معنی «آنچه که باز است» می‌دهد

وَم: در زبان برتنگی، وابسته به زبان‌های آریایی شرقی، گویش پامیری ادر کوهستان بدخشان، تاجیکستان امروز]

هاون: متضاد آن «دسته هاون» یعنی کیر می‌باشد.

اندام ژادین مرد (Penis)

ایر: (عربی) نره، کیر

بر [Barr]: در زبان بلوچی

بُرهنو: در زبان سکایی یا زبان مردم ختن، این واژه احتمالاً از واژه‌ی اوستایی «ورشنوکه» که به معنی ژادِ نر است گرفته شده است.

بُلّه [Bollah]: در زبان یغنی، از زبان‌های ایرانی شاخه پامیر

پنیل: در گویش هرمزگانی، این واژه برای اندام ژادین مردان، از دوران بلوغ به بعد استفاده می‌شود.

بیلی: در زبان تالشی، یکی از زبان‌های آریایی شمال غربی.

پَت: زبان وخی (آریایی شرقی)، افغانستان

چُل: در گویش‌های اصفهانی، جندق و بیابانک

چور: در گویش بهدینی، گویش یزدیان زرتشتی

چوک: پهلوی

چول: کیر. ولی در بعضی از گویش‌های فارسی به کیر پسران تا سن بلوغ می‌گویند.

چیک: در گویش‌های کرانه‌های جنوبی دریای خزر

حَمَدان: (یا حمدون) اندام ژادین مرد، نره

خیار: نره، گین

دُر: سنگلچی (آریایی شرقی / افغانستان)

دسته‌هاون: خود هاون به معنی کُس است.

دنب: یا دُم در بسیار از زبان‌ها از لحاظ معناشناسی به معنی کیر استفاده می‌شود، ولی واژه **دنبه** برای کون به کار برده می‌شود.

دودول: اصل این واژه به گویش گیلکی برمی‌گردد/ در فارسی نیز استفاده می‌شود.

دول: در گویش‌های کرانه‌های جنوبی دریای خزر

دیم: در زبان کردی گرانی. این واژه از «دُم» یا دنب گرفته شده است.

ذکر: واژه عربی برای کیر

ریک: در زبان یدغا (یدغه)، از زبان‌های ایرانی شرقی، هم خانواده‌ی پشتو.

سر: سر به معنی کیر است و کلاه به معنی کون است.

سمبه: کیر

سنبل: کیر

سیخ: (عامیانه) در پیوند با کباب می‌آید. کباب به معنی گُس است

شرم مرد: مانند شرم زن

قُضیب: (عربی) کیر، کر

قیر: کردی

کِر: پهلوی، کردی، گیلکی و بلوچی

کوره: در زبان سکایی یا زبان مردم خُتن، از زبان‌های ایرانی میانه

کیر: (فارسی/ کردی) این واژه در زبان پهلوی «کِر» بوده است.

کیئر: (کردی)

گون: در کردی اورامی که مرکز آن در کرمانشاه نزدیک بیستون است.

گین: کیر معنی می‌دهد. اصل این واژه پهلوی است. گین در زبان لری بختیاری به قین/غین تبدیل شده و

معنی کون می‌دهد. در زبان پشتو به شکل «غین» در آمده ولی به معنی اندام زَادینِ مرد است. در زبان

کومزاری در نزدیکی عَمان که هنوز با بقایای زبان پهلوی سخن می‌گویند به معنی گُس به کار برده می‌شود.

منگک: در گویش هُرمزگانی. این واژه برای اندام زَادینِ پسر بچه‌ها تا رسیدن به سن بلوغ استفاده می‌شود.

میخ: کیر

نرکک یا نرکیک: در زبان آریایی میانه خوارزمی. نرگ/ک + اک: یعنی نرِ کوچک [اک علامت کوچکی‌ست]

نره: از واژه‌ی پهلوی «نر» که نشانگر زَاد (جنس) مرد است / نرگ

نری: فارسی، از واژه‌ی پهلوی «نر»

نِفس [Nefs]: در گویش فیلی، یک گویش لری وابسته به کردی.

نیز: در گویش سنگساری، احتمالاً این واژه از «نیش» گرفته شده است.

واژه‌هایی برای کون (Arse)

پشت: فارسی

ته: فارسی

جُفته: عربی

دُئْر: عربی

درِ رحمت: ترکیب فارسی - عربی

سُرُون: کون، کفل

سُرین: کون، نشیمنگاه، هم برای انسان و هم حیوان

سُمبِی: در زبان پشتو. آن چه سوراخ است

کفل / کپل: فارسی

کلاه: فارسی

کوزه: اصل این واژه از زبان اوستایی می‌آید که در کنار معنی اصلی‌اش به معنی «کونِ مرد پوییده (مفعول)» نیز به کار برده می‌شد. برای نمونه این واژه در ترکیباتی مانند «کوزه‌ی آب دیده» و «نوکوزه‌ی آب ندیده» منظور شده است.

کون: این واژه از پهلوی می‌آید و تا به امروز به همین شکل مانده است

کونه: فارسی آسیای میانه، تاجیک

نشستگاه: فارسی

نشیمنگاه: فارسی

مقعد: (عربی) کون، نشیمنگاه

ورک: عربی

واژه‌هایی برای سوراخ کون

انجیره: از واژه‌ی انجیر گرفته شده است.

پیزی: فارسی

حلقه‌ی دُئْر: عربی

سوراخ کون: فارسی. در بسیاری از زبان‌ها این ترکیب واژه‌ای وجود دارد.

سوراخ مقعد: فارسی - عربی، پیزی

مغاکچه: فارسی ترکیبی. مغاک (گودال) + چه (علامت کوچکی)

ناوچه‌ی مقعد: فارسی / عربی

کارواژه‌هایی (افعال) برای گُنشِ ژادین (عمل جنسی)

بن‌مایه‌ی این کارواژه‌ها اساسن مردانه است و رابطه‌ی یک سویه را بیان می‌کند.

بجاسته: گویش سبزآبادی [حالت گذشته کارواژه (فعل) است یعنی «او گاد یا گایید»]

بی‌یابی: در زبان خوارزمی معنی «گادن» را می‌دهد و واژه‌ی کهن اوستایی «یاب» را در خود حفظ کرده است.

دراغین: گویش وفسی (بین همدان و قزوین)

دغرده: گویش چالی یا شالی از گویش‌های آذری که شاخه‌ای از زبان تاتی آذربایجان است.

سمبه زدن: عامیانه

سیخ زدن: عامیانه

غول (ghawl): در زبان پشتو به معنی گادن است.

غید (ghid): گادن. در زبان یدغا یا یدغی، از زبان‌های آریایی شرقی، هم‌خانواده‌ی پشتو

غیو (ghiv): زبان پامیری / شُغنانی؛ غیو یعنی «او گاد» (گذشته) و غاد یعنی «او می‌گاد» (اکنون)

کَسدا کردن: در گویش مازندرانی

کین: زبان اورموری، زبان آریایی شرقی، نزدیک به پشتو، در شهرکِ برکی برک نزدیک کابل و در شهرکی در وزیرستان (کنیگرم).

کاتن: زبان پهلوی و بلوچی

گائیدن: شکلِ دگرگون شده‌ی «گادن» است

گادن: پهلوی / گیلکی. از واژه‌ی پهلوی «گاتن» گرفته شده است [دگرگونی «ت» به «د»].

گاین: کردی. در زبان کردی تفاوت بین دو ریشه‌ی زمانی گذشته و اکنون از بین رفته و گاین هم برای گذشته و هم برای اکنون به کار می‌رود.

گه (geh): زبان پراچی، از زبان‌های آریایی شرقی

مجامعت کردن: عربی

مرزیدن: در اصل به معنی جارو کردن و مالیدن است. در پهلوی معنی «گاتن» را نیز به خود گرفته است.

این واژه فقط در پهلوی این معنی را دارد و در دیگر زبان‌های ایرانی دارای چنین معنی‌ای نیست.

مقاربت کردن: عربی

وازه: در زبان تالشی: وازه یعنی او می‌گاد، **واسته**: او گاد (گذشته).

یاب: این واژه کهن‌ترین در زبان‌های هند و اروپایی برای «گادن» است که بر اثر دگرگونی‌های زبانی از بین رفت ولی در اشکال ترکیبی با «گاتن» پهلوی به گونه‌ای در زبان‌های ایرانی شرقی زنده ماند.

کارواژه‌هایی برای گنشِ ژادین که بار خنثی دارند

- هم‌خوابگی کردن / هم‌خوابه شدن
- هم‌بستری کردن / هم‌بستر شدن
- هم‌آغوشی کردن / هم‌آغوش شدن
- هم‌بغلی کردن / هم‌بغل شدن

نام‌هایی برای گنشِ ژادین

جماع: عربی

سکس: از واژه‌ی لاتینی sexus می‌آید. هم به معنی «ژاد» (جنس) و هم به معنی «آمیزش ژادین» است.

سکند: این واژه به معنی سکس است و در فرهنگ دهخدا نیز به همین معنی آمده است. تا آنجا که به ریشه‌شناسی این واژه مربوط می‌شود، احتمالاً از واژه‌هایی است که مربوط به زبان‌های آریایی شرقی باشد. زیرا شکل نخستین آن یعنی «سکونل» به معنی چاک دادن یا شکافتن در زبان پشتو حفظ شده است. **پیشنهاد:** از آنجا که این واژه (سکند) در زبان فارسی تهی از بار منفی فرهنگی است و واژه‌ای است قابل انعطاف، شاید بتوان آن را هم به صورت کارواژه (فعل) [سکندن یعنی سکس داشتن] و هم در ترکیبات گوناگون به کار برد.

غو (gho): پشتو، به معنی گایه

گایه: جماع و مجامعت

مباضعه: (عربی) گایه، سکس، عمل جنسی

مجامعت: عربی

مقاربت: عربی

نیوتش: جماع و مجامعت [در فرهنگ دساتیر یا دستوره‌های زرتشت، ریشه‌ی آن ناشناخته است]

واژه‌هایی برای خودارضایی

استمنا: عربی

جلق زدن: گرفته شده از واژه‌ی عربی «زلق» یعنی برون‌ریزی گیناب (منی).

چُل زدن: خودارضایی کردن. چُل = کیر [واژه‌نامه‌ی پارسی آبرامیان / اشکال این واژه در این است که خودارضایی زنان را در بر نمی‌گیرد]

خودارضایی: ترکیب فارسی - عربی

شوسر ریختن: خودارضایی. شوسر = منی یا گیناب [واژه‌ی شوسر در واژه‌نامه‌ی پارسی آبرامیان آمده است. ریشه‌ی این واژه برای ما ناشناخته است / اشکال معنی‌شناسی، مانند چُل زدن]

متکول: (پشتو) metkawel جلق زدن

مشتو زدن: فارسی

مگل: (پشتو): جلق زدن

هم‌ارزهای پیشنهادی:

خود بساوی: از بساویدن یعنی با دست مالیدن. خودبساویدن، خودبساوی کردن

خودمالی / خودمالی کردن، خودمالیدن

نام افزارها برای خودمالی زنان

احتمالاً در روزگاران گذشته به دلیل این که مردان در نوردهای (سفرهای) جنگی یا تجاری از همسرانشان مدت‌ها دور بودند یا به بچه‌بازی و شاهدبازی مشغول بودند به کارگیری کیر ساختگی مرسوم بود. در این باره

سدها سروده و داستان نوشته شده است. واژه‌های زیر به معنی «کیر ساختگی» هستند و زنان به هنگام خودمالی یا همخوابگی با زنی دیگر آن را به کار می‌برند. از سوی دیگر، بچه‌بازها و شاهدبازان از این ابزار نیز استفاده می‌کنند.

- آلت مصنوعی
- چرمینه
- حجت
- دارِ خَرستو: خَرستو چوبِ خراطی‌شده‌ای است به شکل کیر که ارباب‌ها و خوانین بچه‌باز کونِ پسران نابالغی را که در خدمت خویش داشتند در کودکی به وسیله‌ی آن گشاد می‌کردند.
- سابوره یا سبوره
- کیر کاشی
- کیرمان
- مچاچنگ
- مسماچنگ

همخوابگی دو زن با هم

- **طبق زدن:** به معنی همخوابگی دو زن با یکدیگر است. واژه‌ی «طبق» معربِ «تابگ / تبگ» پهلوی یعنی تابه یا تاوه است. احتمالن تابه به طور نمادین به معنی اندامِ زادین زن نیز بوده، زیرا تابه یا تاوه، پخ است و پخ بودن، چونان نمادِ اندامِ زادین زن بوده است.
- **سحق:** عربی است و به معنی «با فشار به هم مالیدن» است.
- **مساحقه:** عربی، از «سحق» گرفته شده است.

بچه‌بازی / شاهدبازی

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، با آغازِ قدرت‌گیری غزنویان فرهنگِ بچه‌بازی و شاهدبازی در ایران گسترش یافت. عشق سلطان محمود غزنوی به ایاز در واقع بیانگر نخستین رابطه‌ی علنی یک شاه با همجنس خود است. همین باعث شد که فرهنگِ بچه‌بازی و شاهدبازی در ایران مشروعیت پیدا کند. دکتر شمیسا در کتابِ پژوهشی خود، «شاهدبازی در ادبیات فارسی»، می‌نویسد: «اساساً ادبیات غنایی فارسی به یک اعتبار ادبیات همجنس‌گرایی است.» (ص ۱۰) گسترشِ بچه‌بازی و همجنس‌گرایی در ایران آن‌چنان شدید بود که «در دوره‌ی صفویه در برخی از شهرها آمدنِ خانه‌هایی دایر بود که به صورت رسمی با مجوز کار می‌کردند و حکومت از آن‌ها أخذِ مالیات می‌کرد» (شمیسا، ص ۱۱) بچه‌بازی و همجنس‌گرایی تا پایان عصر قاجاریه، بر فرهنگِ سکندی (سکسی) ایران حاکم بود و به عنوان یک پدیده‌ی عادی و تهی از قبح نگریسته می‌شد. سرانجام به گونه‌ای نمادین، این فرهنگِ سکندی که با عشقِ سلطان محمود غزنوی (۹۷۱-۱۰۳۰ م.) به ایاز آغاز گردید با عشقِ ناصرالدین شاه (۱۸۱۳-۱۸۹۶ م.) به غلامعلی‌خان معروف به ملیجک به پایان رسید و با

آغاز دوران پهلوی فصل نوینی آغاز شد که آرام آرام زن به جای مرد، جایگاه معشوق در ادبیات غنایی ایران را گرفت. البته این به معنی گشایش و باز شدن زبان ژادین نبود و نیست. با توجه به سابقه‌ی تاریخی بچه‌بازی - شاهدبازی در ایران، باید در این حوزه اندکی با احتیاط و به اصطلاح دست به عصا گام برداشت. زیرا در این بخش خیلی راحت مرزهای بچه‌بازی با همجنس‌گرایی قاطی می‌شوند.

واژه‌هایی برای مردان / بچه‌های پوییده (مفعول)

آبنه‌یی:

امرد: این واژه ترکیبی است: الف + مرد. «الف» پیشوند نفی است و امرد یعنی «نه‌مرد» و اساسن به معنی «خنثی» می‌باشد.

بچه

بغا

بی‌ریش

بی‌ننگ

پسر

پسیخوان

پشت‌انداز

پشت‌پا

تاز

خمیده

دکل

دوتا

ریدک: این واژه از «ریتک» پهلوی به معنی «مرد جوان بدون ریش» و «خادم» می‌آید. از کارواژه‌ی «رُستن» [رشد و نمو کردن] می‌آید. در زبان‌های کردی و لری به شکل «رولک»، «روله» دگرگون شده است. این واژه در ادبیات غنایی شاهدبازی در کنار، بچه، نوخط، بی‌ریش و ... بسیار استفاده شده است، به ویژه در نزد فرخی سیستانی.

سابوره (همین واژه برای کیر مصنوعی نیز استفاده می‌شد)

ساده (ساده پسر)

ساده رخ

شاهد

گنده

کینگ: مرد مأبون یا مفعول زمخت

کودک

مأبون

معشوق

مفعول

ملوط / ملوطو (عربی) هم گفته می‌شود

مُخَنَّث: (عربی): درست هم‌ارز «امرد» است، یعنی خنثی. ولی برای مردان پوییده یا مأبون به کار برده می‌شود.

نوخط

هیز یا حیز (هر دو درست‌اند): این واژه از لحاظ معنی نزدیک‌ترین است به Gay یا Schwul.

واژه‌هایی برای مردان (پوینده / کننده)

امردباز

بچه‌باز

جمال پرست

دکل‌باز

صورت پرست

غلامباره

موزون

هم‌ارزهایی برای بچه‌بازی و شاهدبازی

إغلام

بچه‌بازی

جمال پرستی

شاهدبازی

غلامبارگی

کار

لواط

لواطه

برای اورگاسم

اُرگاسم: اصل این واژه یونانی است و به معنی هیجان شدید، گُر گرفتن است. در زبان‌های اروپایی به «اوج» یا نقطه‌ی اوج [به هنگامِ هم‌خواه‌گی] دگرگون شده است. ولی گفتنی‌ست که این واژه در آغاز، بارِ مردانه داشته و به لحظه‌ای گفته می‌شده که گیناب‌ریزی رخ می‌داد. به کار گرفتن واژه‌ی اورگاسم برای هر دو زاده‌ی مرد و زن، اساسن به دوره‌ی پس از سال‌های ۶۰ سده‌ی بیستم برمی‌گردد. از این رو شاید بتوان در کنار «اورگاسم» واژه‌ی فارسی اوج یا اوک را به کار برد و از کارواژه‌ی [فعل] اوجیدن / اوکیدن یعنی به اوج رسیدن استفاده کرد.

اوج / اوک

اوجیدن / اوکیدن

واژه‌هایی برای اسپرم

منی: این واژه عربی است که در فارسی «آب پشت» گفته می‌شود. البته منی برای آب یا ترشح زن نیز به کار برده می‌شده که البته به تدریج، بکارگیری آن برای زنان از بین رفت.

گیناب: واژه‌ی ترکیبی است از گین + آب: یعنی کیر + آب. معرب این واژه «جَنَاب» است. مردان به بیرون‌ریزی منی - به ویژه در خواب - «جُنُب» می‌گویند

آب: منظور همان گیناب یا منی است

شوسر: منی [واژه‌نامه‌ی پارسی، ابرامیان. از لحاظ معنی‌شناسی (Semantics) و ریشه‌شناسی (Etymology) برای نویسندگان این نوشتار نامعلوم است]

آماده شدن اندام ژادین زن برای همخوابگی

بار ناآشنایی مردان از مسایل همخوابگی را زنان به دوش کشیدند و می‌کشند. بسیاری از مردان نمی‌دانستند / یا هنوز نمی‌دانند که وضعیت آماده بودن یک زن برای همخوابگی با مردان بسیار متفاوت است. بدون آگاهی به این موضوع، مردان هر گاه که می‌خواستند، باید زن هم می‌خواست. و این باعث می‌شد که مردان بدون توجه به آمادگی زن (مرطوب شدن)، سپوختن (دخول) را آغاز کنند. کنشی که همواره با درد اندام ژادین زن همراه است.

- مرطوب: مرطوب شدن
- نمیده / نم: نمیدن
- تر: تر شدن
- خیس: خیس شدن
- تراوش: از تراویدن. این واژه کمتر در این وضعیت به کار برده می‌شود
- ترشح: این واژه برای این وضعیت کمتر به کار برده می‌شود

برانگیخته شدن اندام ژادین مرد به هنگام سکند

- بلند شدن
- راست شدن
- سخت شدن
- سفت شدن
- سیخ شدن
- شق شدن
- علم شدن

واژه‌های مربوط به اندام‌ها یا کنش‌های زادین

آبتاختن: شاشیدن

آزاد: ترکیب آ + ژاد: پیشوند «آ» نفی کننده است، یعنی کسی که ژاد ندارد و به همین ترتیب نیز احساسِ ژادین ندارد، یعنی کسی که گرایش یا احساسِ ژادین ندارد: Asexuell

امرد: الف + مرد. الف در این جا نیز نشانه‌ی نفی است. کسی که احساسِ ژادین ندارد. بی‌گرایش، مانند «آژاد» (Asexuell)

الف: کیر

برون‌ریختن: outen

برون‌ریزی: این به معنی Outing است که منظور برون‌ریزی کیستی ژادین خود است. زن یا مردی که در یک بُرش معین زمانی اعلام می‌کند که هم‌ژادگرا است.

بی‌گرایش: امرد، آژاد

پشم: موی پیرامون کس یا کیر

پیزی: سوراخ کون

پیشاب: شاش

پیشابیدن (پیشاب کردن): شاشیدن

تراژادین: ترا + ژاد. ترا این پیشوند به معنی «سراسر» و «از ورا(ی)» است و از زبان اوستایی گرفته شده است و هم ارزِ trans در زبان لاتینی است که وارد زبان‌های مانند انگلیسی و آلمانی و ... شده است. از این رو: تراژادین یا تراجنسی به معنی Transsexuell می‌باشد.

چوچوله: کلیتوریس

خروسه: کلیتوریس

دگرژادخواه: دگرجنس خواه

دگرژادگرا: دگرجنس‌گرا

دنبه: کون، بیشتر به کون جوان گفته می‌شود

دوژادگرا: دو جنس‌گرا هم‌ارزِ Bisexuell است، از این رو: دوژادخواه

زهدان: رحم

ژاد: جنس

ژادین: جنسی

ژادینی: جنسیت

سپوختن: داخل کردن (penetriren)

سپوزش: دخول (Penetration)

سکند سخت: سکس سخت (Hard Sex)

سکند نرم: سکس نرم (Soft Sex)

سکند: سکس

سکندن: سکس داشتن

شیوه زن: زنی که در عشقِ تنانی ورزیده است

شیوه: در اصل به معنی روش، سبک و اسلوب است. ولی به معنی سبک و اسلوب ماهرانه در عشقِ تنانی نیز استفاده می‌شود

شیوه‌باز: آن کس که برای مرحله‌ی پیش از سپوختن زمان درازی می‌گذارد

شیوه‌گری: عشق‌بازی یا مرحله‌ی پیش از سپوختن (دخول)

شیوه‌مرد: مردی که در عشقِ تنانی ورزیده است

عشق تنانی: سکند یا همخوابگی

غین / قین: (لری بختیاری) کون

فرژاد: فر + ژاد: پیشوند «فر» در فارسی روند و تداوم را نشان می‌دهد، مانند فرگشت (Evolution)، فرآیند، فرآورده. فرژاد در برابر واژه‌ی Gender نهاده شده است. زیرا Gender بنا بر پژوهش خانم ادیت باتلر «هویت اجتماعی ژادین» است؛ روندی‌ست متغیر که فرد بنا بر مقتضیات خود، یا هویت اجتماعی زنانه و یا مردانه را می‌پذیرد.

فرخسیدن: بزم کردن و رقصیدن

فرخشیدن: رقصیدن

کچل: کلیتوریس

کلیتوریس: (Clitoris) اصل این واژه یونانی کهن است که وارد زبان لاتینی شده و به معنی «تپه‌ی کوچک» یا «برجستگی» است. کارکرد این اندام کوچک فقط لذت‌بخشی سکندی است. گره‌گاه پی‌ها (عصب‌ها) می‌باشد و به همین دلیل تحریک‌کننده می‌باشد. این «برجستگی» یا «پی‌گاه = پی + گاه» [عصب‌گاه] همانی‌ست که به هنگام ختنه‌ی دختران بریده می‌شود.

کون‌گرد: اصطلاحی است برای کونِ قشنگ و ورن‌برانگیز

کون‌مرز: سکند از راه کون، کون‌کُنی [کون‌مرزی]،

کیستی ژادین: هویت جنسی (sexuelle Identität)

کیستی: هویت

گین: کیر

مچول میرزا: مچول یعنی کوچک و ظریف و نامی‌ست زنانه. این ترکیب برای پسران ظریف و خوش‌سیما که نقش «هیز» را دارند به کار برده می‌شود.

میختن: بول و پیشاب کردن

میزیدن: شاشیدن

نظربازی: لاس زدن از طریق ایما و اشاره.

ورن: در زبان پهلوی یعنی «شهو»

ورن آمیز: شهوت آمیز، مربوط به اروتیک Erotik

ورن پرست: شهوت پرست

ورنی: شهوانی

وشتن: رقصیدن، جست و خیز کردن، رقاصی کردن

وشتیدن: رقصیدن

همخواه: مرد یا زنی که رابطه‌شان فقط در سکند خلاصه می‌شود. این واژه همچنین یک اصطلاح فنی

هم‌ارز Konkubine است که در ادبیات اسلامی «کنیز» گفته می‌شود.

همژادگرا: همجنس‌گرا [از این رو: همژادخواه، همژادپسند]

همژادهراسی: کسی که از همژادگرایی (همجنس‌گرایی) ترس دارد و ترس می‌پراکند.

پایان نوشتار

دکتر سباستیان هاینه، Dr. Sebastian Heine متولد ۱۹۸۵، دانش‌آموخته‌ی دانشگاه بن در آلمان در رشته‌ی زبان‌های هند و اروپایی. او بیش از ۳۰ زبان را فراگرفته است: اوستایی، سنسکریت، یونانی کهن، پهلوی، فارسی، هندی، سغدی، بلوچی، پشتو، کردی و ... همچنین زبان‌ها و گویش‌های ترکی و عربی. او به بسیاری از این زبان‌ها- که هنوز زنده هستند، به راحتی سخن می‌گوید.

منابع:

- اوستا، جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۸۹
- تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران، ویلم فلور، ترجمه: محسن مینو خرد، چاپ اول ۲۰۱۰، استکهلم، انتشارات فردوسی
- دیوان ایرج میرزا
- سوسمارالدوله، رحیم رضازاده‌ی ملک، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۵۳
- شاه‌بازی در ادبیات فارسی، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۸۱
- طوطی‌نامه، تألیف: ضیاء نخشبی، تصحیح و تعلیقات: دکتر فتح‌الله مجتبائی و دکتر غلامعلی آریا
- فرهنگ تطبیقی- موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، دو جلد، محمد حسن دوست، انتشارات «فرهنگستان زبان و ادب فارسی، سال ۱۳۸۹»
- فهرست فعل‌های فارسی با معنای آن‌ها- گردآورنده محمد بشیر حسین
- الفیه و شلفیه
- واژه‌نامه پارسی سره، گروه علمی تک، ۱۳۸۹
- واژه‌نامه جنسی، نشریه چراغ، آنلاین
- واژه‌نامه‌ی پارسی، هومر آبرامیان، انتشارات شرکت کتاب، ۲۰۱۰

- A Concise Pahlavi Dictionary, By: D. N. MacKenzie, 1971
- A New Etymological Vocabulary of Pashto, Wiesbaden, 2003
- Dictionary of Khotan-Saka, Harold Walter Bailey, Cambridge, 1979
- Indo-Iranian Frontier Languages, Vol.2, Iranian Pamir Languages, Oslo, 1938
- Kamasutra, A new translation by Wendy Doniger and Suhhir Kakar, Oxford University Press

www.biniaz.net